

ناسازگاری سیاست جنایی تقنینی و قضایی افغانستان در مورد جرایم علیه خانواده*

علی شفاهی**

محمد باقر گرایلی (نویسنده مسئول)***

چکیده

«جرم» به عنوان ناهنجاری در جامعه، با پاسخ کیفری و غیر کیفری همراه است، که «سیاست جنایی» عهده‌دار پاسخ به آن است. سیاست جنایی متشکل از سطوح مختلف است که سیاست جنایی تقنینی به عنوان مهم‌ترین و اساسی‌ترین سطح سیاست جنایی دروازه ورود پاسخ به پدیده مجرمانه، عهده‌دار ترسیم راهبرد و چارچوب مقابله با آن است. بعد از آن، سیاست جنایی قضایی به عنوان بازوی اجرایی وظیفه مقابله با مجرمین واقعی را دارد، اما در بعضی شرایط این روند به خاطر عللی به چالش برمی‌خورد و سیاست جنایی تقنینی و قضایی با هم منطبق و سازگار نمی‌شوند. در این پژوهش، سؤال اصلی این است که مهم‌ترین عوامل ناسازگاری سیاست جنایی تقنینی و قضایی افغانستان به خصوص در مورد جرایم علیه خانواده چیست؟ بر اساس یافته‌های این پژوهش، مهم‌ترین علل این ناسازگاری در سیاست جنایی افغانستان در مورد جرایم علیه خانواده را می‌توان عدم پوشش تمام موضوعات توسط قانون،

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۰۲/۰۷ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۶/۱۵ - نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** دانش‌پژوه دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی جامعه المصطفی العالمية، نمایندگی خراسان/

.shafahi2@yahoo.com

*** استادیار جامعه المصطفی العالمية، نمایندگی خراسان/ miu.ac.ir/bagher_grayly



عدم دسترسی به مقامات رسمی و قضایی، عدم تخصص قضات، ناامنی، فساد و موانع فرهنگی و اخلاقی حاکم بر جامعه دانست. بنابراین برای سازگاری سیاست جنایی تقنینی و قضایی به عنوان دو بازوی سیاست جنایی این موانع باید برطرف شود. روش تحقیق در این نوشتار کتابخانه‌ای و تحلیلی توصیفی می‌باشد.

کلید واژه‌ها: سیاست جنایی، سیاست جنایی تقنینی، سیاست جنایی قضایی، جرایم علیه خانواده، سیاست جنایی افغانستان.

مقدمه

نظام قضایی اکثر کشورها متشکل از دو سطح عمده تقنین برای تصویب قوانین و مقررات و قضا برای اعمال و تطبیق قوانین است. بر اساس روال عادی و پذیرفته شده وظیفه قضات و قوه قضائیه تطبیق قوانینی است که قانونگذار در هر موضوع با شرایط هر جامعه تصویب نموده است. مثلاً در بخش قوانین قانونگذار وظیفه دارد رفتارهای مخالف با هنجارهای جامعه را که نظم، امنیت و آسایش مردم را تهدید می‌کند، مشخص و ممنوع اعلام نماید. در مقام عمل، این قوانین را قوه قضائیه با رفتارهایی که در خارج اتفاق افتاده است، تطبیق نموده و عاملین را به مجازات تعیین شده محکوم می‌کند. در بسیاری از موارد این روال با مشکلی مواجه نمی‌شود، اما در برخی موارد یا در بعضی از زمان‌ها و مکان‌ها ممکن است سیاست جنایی قضایی با سیاست جنایی تقنینی مطابقت نداشته باشد. سیاست جنایی افغانستان نیز با فراز و نشیب‌هایی که در طی دهه‌ها جنگ و ناامنی داشته است، در بسیاری از موضوعات دچار ناسازگاری قوانین جزایی و قضاوت شده است و شاید بتوان گفت این عدم مطابقت قانون و قضا شدیدتر از روال معمول در دیگر کشورها باشد.

سیاست جنایی در حوزه خانواده یکی از موضوعاتی است که عدم انطباق سیاست جنایی تقنینی و قضایی در آن به خاطر جایگاه و ساختار خاص آن در جوامع به ویژه در جامعه سنتی افغانستان و نگاه متعصبانه و بسته به آن خودنمایی می‌کند. در این رابطه در حوزه جرایم علیه خانواده در حوزه حقوق افغانستان پیشینه مشخصی وجود ندارد؛ البته در مورد حقوق خانواده و منع خشونت به ویژه علیه زنان و اطفال



گزارش‌هایی از طرف نهادهای حقوق بشری مانند «یوناما» و «کمسیون حقوق بشر افغانستان» منتشر شده است که یکی از مشکلات در این حوزه را ناسازگاری قوانین و عملکرد قوه قضاییه می‌دانند.

علاوه بر این، کتب و مقالاتی نیز در حوزه جرایم علیه خانواده نگاشته شده است که بیشتر به تحلیل ماهوی قوانین و جرایم در این حوزه پرداخته شده است تا اینکه عدم انطباق سیاست تقنینی و قضایی را تبیین کنند. مانند کتاب «سیاست جنایی افغانستان در قبال زنان بزه‌دیده» نوشته معصومه سادات نورمحمدی که بیشتر سیاست جنایی تقنینی در آن مورد تحلیل واقع شده است.

مقاله «پیشرفت‌های اخیر در قانون افغانستان» نوشته ایرنه اشنایدر که در مجله حقوقی دادگستری (شماره ۷۲) با ترجمه ضحی سوادکوه و سید علی کاظمی به چاپ رسیده است؛ در این مقاله هم به تحولات حقوقی افغانستان در راستای حذف روش‌های سنتی ازدواج و وجود مذاهب و رسوم مختلف در حوزه خانواده پرداخته شده است، اما رویکرد مقایسه‌ای بین سیاست جنایی تقنینی و قضایی دارای پیشینه مشخص در حقوق افغانستان نیست. بنابراین در این نوشتار به این سؤال که «مهم‌ترین عوامل ناسازگاری سیاست جنایی تقنینی و قضایی افغانستان به خصوص در مورد جرایم علیه خانواده چیست؟ پاسخ داده خواهد شد. لازم است در مورد مفاهیم اصلی مطرح در عنوان توضیحاتی در راستای روشن شدن موضوع و فهم مطالب بیان شود.

۱. سیاست جنایی؛ مفهوم و سطح‌شناسی

واژه «سیاست»^۱ در زبان فارسی در معانی گوناگونی استعمال شده است؛ گاه سیاست به معنی اداره کشور و معانی متعدد مانند پاس داشتن ملک، نگاه داشتن، حفاظت، حراست، حکم راندن بر رعیت، حکومت و ریاست (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۸۶۵) که مرادف politics در زبان انگلیسی است، از آن اراده می‌شود. گاه نیز به معنای تأدیب و مجازات و مرادف واژه انگلیسی punishment می‌باشد.

1 . Policy.



معنای دیگر سیاست، تعیین خط‌مشی یا خط‌مشی‌گذاری است؛ در این حالت واژه سیاست غالباً به شکل اضافی به کار می‌رود و مرادف کلمه policy است. فرهنگ «وبستر» نیز policy را به معنای علم یا هنر حکومت کردن یا اداره کردن امور عمومی معنا کرده است. واژه سیاست در سیاست جنایی^۱ نیز به همین معنی است. (قیاسی، ۱۳۸۵: ۳۰؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۳۷۱)

جنایی وصفی است که از انضمام «ی» نسبت به کلمه جنایت ساخته شده است. کلمه جنایت در اصل عربی است و به معنای گناه و جرم (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۱۵۷۱؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ۷۸۶۵)، بزه‌کاری، تباه‌کاری، گناه بزرگ (معین، ۱۳۸۴: ۱۲۴۴) یا هر عملی که موجب مجازات یا قصاص انسان در دنیا و آخرت می‌شود آمده است.

خانم کریستین لازرژ^۲ در مورد واژه سیاست جنایی می‌گوید:

سیاست به طور مختصر و ساده عبارت است از درک، تدبیر و اداره مسائل و امور جامعه است. بدین‌سان سیاست جنایی از یک‌سو با تجزیه و تحلیل و فهم یک امر خاص در جامعه، یعنی پدیده مجرمانه و از سوی دیگر با عملی ساختن یک استراتژی (راهبرد) به منظور پاسخ به وضعیت‌های بزهکاری یا کج‌روی (انحراف) در ارتباط است. (لازرژ، ۱۳۹۰: ۵۲)

دو دیدگاه کلی در مورد اصطلاح سیاست جنایی وجود دارد که بر اساس هر کدام سیاست جنایی دامنه و گستره متفاوتی دارد.

۱. ۱. مفهوم مضیق سیاست جنایی

سیره دیرینه جرم‌انگاری و برخورد کیفری با مجرمین توسط دولت برجسته‌ترین شکل برخورد با جرم و مجرم بوده و می‌باشد، به همین علت نخستین کاربردهای سیاست جنایی در معنای معادل حقوق کیفری یا سیستم کیفری که مبتنی بر جرم -

1. Criminal Policy.

2. Christine Lazerges.



مجازات و قانون- قضا بوده است(البته با در نظر گرفتن عقلانیت). (حسینی، ۱۳۹۴: ۲۳)

اصطلاح و مفهوم سیاست جنایی به عنوان رشته مطالعاتی علمی برای نخستین بار توسط دانشمند آلمانی آنسلم فون فوئرباخ^۱ در کتاب «حقوق کیفری» او که در سال ۱۸۰۳ چاپ و منتشر گردید به کار برده شده است. فوئرباخ سیاست جنایی را «مجموعه شیوه‌های سرکوبگرانه‌ای که دولت با استفاده از آن‌ها علیه جرم واکنش نشان می‌دهد» تعریف کرده و بدین ترتیب مفهوم مضیقی از آن به دست داده است که در حقیقت همان «سیاست کیفری» است.

فون لیست^۲ دیگر دانشمند آلمانی سیاست جنایی را «مجموعه منظم اصولی که دولت و جامعه به وسیله آن‌ها مبارزه علیه بزه را سازمان می‌بخشد» تعریف نموده است. (لازرژ، ۱۳۹۰: ۱۱)

تعریف مضیق از سیاست جنایی بر پایه برخورد قدیمی و سنتی با جرم بنا گردیده است. در این تفکر «نظام کیفری» برای مبارزه با جرم کفایت می‌کند. در این دیدگاه سیاست جنایی عبارت است از سیاست‌های اتخاذی در قبال جرم که منحصر به برخورد کیفری از طریق سیستم قضایی است.

با توجه به جایگاه مهم پیشگیری از وقوع جرم در یک نظام معقول و انسانی برخورد با جرم، بسته به میزان اهمیتی که برخی از نویسندگان به آن داده‌اند، آن را در کنار سیستم کیفری یا به عنوان تنها عنصر مقوم سیاست جنایی در تعریف لحاظ کرده‌اند.

کلین اسکارد^۳ می‌گوید: «سیاست جنایی عبارت است از شناخت وسایلی که مقنن به منظور پیشگیری از بزه و حمایت حقوق طبیعی شهروندان، منطبق با گرایش خاص هر دولت می‌تواند بیابد».

1 . Anselm von Feuerbach.

2 . Von Liszt.

3. Klein Schrod.



از طرفی رواج اندیشه لزوم توجه به علل جرم و تکامل روزافزون جرم‌شناسی به‌عنوان ابزار علمی، تجربی کشف علل وقوع جرم و پیشگیری از جرم، موجب نگاه جرم‌شناسانه به مسئله جرم و مجازات شده است. در نتیجه طرفداران جرم‌شناسی سیاست جنایی را خارج از چارچوب جرم‌شناسی ندانسته و آن را مترادف با بخشی از جرم‌شناسی تلقی می‌کنند. فون‌لیست در تعریف دیگری می‌گوید: «سیاست جنایی سازمان‌دهی عقلانی مبارزه علیه جنایت بر پایه داده‌های دانش جرم‌شناسی است».

جرم‌شناس و حقوقدان مصری «رمسیس بهنام» نیز سیاست جنایی را «علم پیشگیری از جرم و اصلاح مجرم» و مرحله‌غایی و نهایی جرم‌شناسی معرفی کرده است. (حسینی، ۱۳۹۴: ۲۴)

اختلاف و تعارضی که در بین تعاریف دیده می‌شود ناشی از اختلاف حقوقدانان که صرفاً از نظر تکنیک‌های حقوق جزا به این مسئله توجه دارند و جرم‌شناسی را زیر مجموعه حقوق جزا می‌دانند، و جرم‌شناسان که حقوق کیفری را فصلی از جرم‌شناسی می‌شناسند، است. ملاک در تعاریف گوناگون به‌عنوان «تعریف مضیق» از سیاست جنایی این است که در همه آن‌ها عنصر بزه، بزهکار، واکنش سرکوبگرانه و پیشگیرانه یا اصلاحی از طریق مراجع دولتی به‌عنوان ارکان اصلی سیاست جنایی لحاظ شده است. (حسینی، ۱۳۹۴: ۲۵)

۲.۱. مفهوم موسع سیاست جنایی

تحت تأثیر اندیشه‌های حقوق بشری و تمایلات لیبرالیستی، حقوق کیفری به تدریج سلطه انحصاری خود را در زمینه کنترل رفتاری از دست داد و در نتیجه اولاً، مفهوم اجتماعی انحراف در کنار مفهوم حقوقی جرم پیدا شد و ثانیاً، مداخله مراجع گوناگون اجتماعی در کنار مراجع دولتی در پاسخ‌های پیشگیرانه و واکنشی به هنجارشکنی گسترش و اهمیت یافت. (حسینی، ۱۳۹۴: ۱۳)

تفکر سیاست جنایی کلیه تدابیری است که در مقابله با جرم و انحراف توسط دولت و جامعه اتخاذ می‌شود. (قیاسی، ۱۳۸۵: ۴۱)



در مفهوم موسع سیاست جنایی در قلمرو وسیع تری به نام «سیاست عمومی» یک کشور واقع می‌شود. بدین معنی که قوای عمومی یک دولت در سطوح بالا و نه صرفاً سازمان‌های قضایی و پلیسی آن در برنامه‌ریزی و اجرای آن شرکت دارند. (عظیم‌زاده اردبیلی و حسایی، ۱۳۹۰: ۱۱۹)

در ادامه فرایند تحول مفهوم سیاست جنایی، استاد می‌ری دلماس مارتی^۱ رویکردی بدیع و منحصر به فرد دارد. وی با در نظر گرفتن تحولات کمی و کیفی در انواع جرایم و نحوه مبارزه با آن‌ها و با تجدید نظر در تعریف فونرباخ آلمانی اظهار داشت: «سیاست جنایی مجموعه روش‌هایی است که هیأت اجتماع با توسل و به کار بستن آن‌ها پاسخ‌های مختلف به پدیده جنایی را سازمان می‌بخشد». (دلماس مارتی، ۱۳۹۳: ۶۹)

با مقایسه این تعریف با تعریف «فویر باخ»، به روشنی می‌توان گسترش و بسط قلمرو سیاست جنایی را مشاهده کرد. خانم دلماس مارتی خود ابعاد مختلف این توسعه را بیان نموده است:

از روش‌های فقط سرکوبگر به تمامی روش‌ها خصوصاً روش‌های مبتنی بر جبران خسارت یا میانجیگری، از دولت به کل بدنه اجتماعی، به شرط اینکه بدنه اجتماعی پاسخ‌های خود را سازمان‌دهی کرده باشد. با این شرط پاسخ‌های کاملاً موردی و منقطع که توسط جامعه پذیرفته نشده است از تعریف خارج شده و پاره‌ای دیگر از عملکردهای جامعه مدنی از قبیل فعالیت‌های تشکیلات گروه‌های خصوصی یا شبکه‌های میانجیگری در آن داخل می‌گردد؛ از واکنش به پاسخ‌دهی تا اینکه در کنار پاسخ عکس‌العملی، پاسخ پیشگیرانه نیز در بر گرفته شود. (حسینی، ۱۳۹۴: ۲۷)

حقوق کیفری در این دیدگاه حضور بسیار محسوسی خواهد داشت، اما ابزارهای کیفری در قلمرو سیاست جنایی دیگر تنها نیستند، بلکه همراه آن‌ها شیوه‌های دیگر

1 . Delmas Marty.(Mireille)



کنترل اجتماعی از نوع غیر کیفری و گاه حتی غیردولتی وجود دارد. در این مفهوم جامعه مدنی نیز به مشارکت در راهبرد سیاست جنایی کمک شایانی می‌نماید.

۳.۱. سیاست جنایی تقنینی

سیاست جنایی تقنینی^۱ به منزله نخستین لایه سیاست جنایی عبارت است از تدبیر و چاره‌اندیشی قانونگذار در مورد جرم و پاسخ به آن، با توجه به وابستگی سیاست جنایی به نظام سیاسی و ایدئولوژیک هر کشور حالت‌های مختلفی به خود می‌گیرد و می‌توان آن را سلیقه قانونگذار و انتخاب‌های وی در انواع جرایم و مجازات‌ها و به طور کلی نحوه مقابله با پدیده مجرمانه و دادرسی جرایم دانست که تبلور آن در قوانین مختلف هر جامعه از جمله قوانین کیفری شکلی و ماهوی منعکس می‌شود. (عظیم‌زاده اردبیلی و ریاضت، ۱۳۹۴: ۴۵)

سیاست جنایی تقنینی همان‌طور که صراحت خود اصطلاح گویاست به راهبرد یا تفکر جنایی اطلاق می‌گردد که از سوی مقنن اتخاذ شده و در چارچوب یک سری مقررات و انتظامات قانونی مشخص و منصوص تشریح می‌گردد. غالباً در همه جوامع نهاد قدرت مرکزی، نظارت و مداخلت محسوسی در مرجع یا مراجع قانونگذاری دارد. لذا بدیهی است که میان نوع رژیم سیاسی و مدل قانونگذاری در یک جامعه تشابهات فراوانی مشهود باشد، اما این هرگز سبب نمی‌شود که مرجع قانونگذاری هویتی کاملاً سیاسی و دولتی پیدا کند، زیرا قلمروهای مختلف اقتدار قوانین و مقررات در جامعه و از جمله قلمرو سیاست جنایی در بعد قانونی از چنان ساختاری برخوردارند که همواره مقتضی کسب نمودن شخصیتی مردم نهاد می‌باشند؛ از این‌رو در چنین زمانی منطق و سلوک دولتی محض قوانین در عمل بسیار چالش برانگیز و دردسرساز خواهد شد. قانونگذاری مهم‌ترین و حساس‌ترین مرحله از مراحل سیاستگذاری جنایی است. (کونانی و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۱)

قانونگذار باید در هر حوزه رفتاری، قانونی را که قابل درک و فهم و بدون پیچیدگی برای تابعان آن است، وضع کند. یکی از بخش‌هایی که در اکثر سیستم‌های حقوقی

1. Legislative criminal policy.



و قانونگذاری مورد توجه است قانونگذاری در رابطه با پاسخدهی به جرایم علیه خانواده می‌باشد؛ اگر چه در مرحله نخست حکومت‌ها تلاش دارند که از هر گونه مداخله کیفری در حوزه خانواده اجتناب کنند و حل اختلافات و ناهنجاری‌های این حوزه را از طریق روش‌ها و ضمانت اجراهای مدنی و غیرکیفری حل نمایند. با این حال با گسترش ناهنجاری‌ها و تهدیدات مخرب علیه خانواده ناگزیر از مداخله در این بخش می‌باشند. اتخاذ سیاست جنایی در این حوزه به‌ویژه اتخاذ سیاست کیفری نامطلوب و تأثیرات منفی آن می‌تواند موجب بروز نابسامانی‌های گسترده در حوزه امن خانواده شود. (زینالی و مقدسی، ۱۳۸۸: ۶۷)

بنابراین سیاست جنایی تقنینی در حوزه خانواده را می‌توان مجموعه‌ای از تدابیر و راهبردهای پیش‌بینی شده توسط قانونگذار در راستای پیشگیری و مبارزه با پدیده مجرمانه در حوزه خانواده دانست که در قالب قانون متجلی شده و ضمانت اجراهای مختلفی اعم از برخوردهای کیفری و غیر کیفری را شامل می‌شود. این نوع از سیاست جنایی دارای صلاحیت قانونی است و معیار و مبنای سطوح دیگر سیاست جنایی بوده و اصول کلی حاکم بر نظام جنایی یک اجتماع را نیز بیان می‌کند. (عظیم زاده اردبیلی و حسابی، ۱۳۹۰: ۱۲۰)

۴.۱. سیاست جنایی قضایی

مراد از سیاست جنایی قضایی^۱ رویه و سیاستی است که در آراء و تصمیمات قضات دادگستری متبلور می‌شود. در واقع سیاست جنایی قضایی انعکاس سیاست جنایی تقنینی در جریان رسیدگی قضایی است و نیز تفسیری که قضات دادگاه‌ها در حین اجرای قانون از آن به عمل می‌آورند و آن را به اجرا می‌گذارند؛ البته ممکن است لزوماً انطباق کامل با سیاست جنایی تقنینی نداشته باشد به این دلیل که پیام‌های قانونگذار در زمینه سیاست جنایی به صورت‌های متفاوت درک و پذیرفته می‌شوند. (کونانی و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۳)

1 . Judicial criminal policy.



منشأ پیدایش اصطلاح سیاست جنایی قضایی به آثار استاد دلماس مارتی از جمله کتاب «نظام‌های بزرگ سیاست جنایی» بر می‌گردد. وی در مقام بیان شبکه کیفری مدل دولت - جامعه لیبرال به توضیح تعادل قوا در بطن دولت پرداخته و می‌نویسد: «این تعادل در همه جا به جایگاهی بستگی دارد که به ترتیب به قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه مجریه داده می‌شود». آن‌گاه به رابطه محوری با قانون (اصل قانونی بود) در نظام‌های حقوقی خانواده رومی، ژرمنی و رابطه قوی با قضا (اصل قضایی بودن) در نظام‌های ملهم از «کامن‌لا» پرداخته و به تعادل پدید آمده در هر دو طرف اشاره کرده است. به نظر ایشان رابطه با قاضی در کنار رابطه با قانون تعادل دو شاخه اصلی حاکمیت دولت یعنی قانون و قضا را در بطن دولت لیبرال ایجاد می‌کند. (دلماس مارتی، ۱۳۹۳: ۱۵۳؛ رمضان‌ی و علیزاده، ۱۳۹۲: ۱۳۳)

محتوای سیاست جنایی قضایی همان طرز تلقی عمل‌گرایانه سیستم قضایی و محاکم از کاربست نظری و قانونی سیاست جنایی است که به مثابه یک تفسیر بهترین بستر برای معرفی و سنجش آورده‌های واقعی نهفته در بطن آن محسوب می‌شود. قطعاً محاکم به‌عنوان محور اصلی دستگاه قضا در هر جامعه‌ای از این فرصت برخوردارند که به فراخور مورد، ضمن تجزیه و تحلیل بافت و ساختار کلان مجموعه قوانین موجود در گستره رژیم حقوقی حاکم بر جامعه، نهادها و سازوکارهای جنایی تعبیه شده در آن‌ها را در محک تجربه و واقعیت عملی پرونده‌ها، مسائل و موضوعات کیفری به بوته نقد و واکاوی و ارزیابی بگذارند تا هم بیش از پیش قلمرو مداخله و اقتدار خود را در حوزه سیاست‌های کلان و به خصوص سیاست جنایی ترسیم نمایند و هم اینکه آسیب‌های روش شناختی احتمالی فراروی برنامه‌های قانونی مبارزه با جرایم و انحرافات را به تصویر بکشند. بنابراین سطوح اجتناب‌ناپذیری از نفوذ دستگاه قضا در راهبردها و استراتژی‌های سیاست جنایی و ارائه تفسیرهای قضایی متفاوت در آن‌ها امری غیر قابل انکار است. (کونانی و همکاران، ۱۳۹۴: ۷۴) به طور کلی می‌توان گفت که سیاست جنایی قضایی یعنی «روح بخشیدن به الفاظ خشک و بی‌روح قوانین و فعلیت بخشیدن به آن». (عظیم زاده‌اردبیلی و حسابی، ۱۳۹۰: ۱۲۰)

۲. ناسازگاری سیاست جنایی تقنینی و قضایی

بررسی عملکرد دستگاه قضایی نشان می‌دهد همیشه سیاست جنایی قضایی در عمل با سیاست جنایی تقنینی منطبق نبوده و در مواردی سازگاری ندارد. از آنجا که قانونگذاری جنایی مجموعه‌ای منسجم نیست و در چارچوب یک سیاست جنایی منسجم و مرتبط انجام نمی‌شود یا اینکه قانون کلی و مبهم است و با واقعیت‌های عینی سازگاری ندارد، سیاست جنایی تقنینی در مرحله قضاوت که در تماس با واقعیت‌های عینی است، قابل اعمال و اجرا نمی‌باشد و در نتیجه سیاست جنایی قضایی از سیاست جنایی تقنینی فاصله می‌گیرد، این فاصله‌گیری و عدم انطباق گاهی می‌تواند مفید هم باشد. به عبارتی در بعضی موارد سیاست جنایی قضایی برای جبران عوارض ناشی از ضعف و نقص در سیاست جنایی تقنینی با تخطی از آن خود به سیاست‌گذاری اقدام می‌کند. سیاست جنایی قضایی که برآمده از میزان عمل است، می‌تواند سیاست جنایی تقنینی را تحت تأثیر قرار داده و به تغییر و تحول در آن بینجامد. مهم‌ترین جهات ناسازگاری سیاست جنایی تقنینی و قضایی در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲.۱. عدم پوشش تمام موضوعات توسط قانون

سیاست جنایی تقنینی و قضایی در مقام عمل در بسیاری موارد با هم انطباق و سازگاری ندارند، چون هیچ نظام تقنینی قادر به پیش‌بینی تمام زوایا و ابعاد مسائل خارجی و فروض محتمل الوقوع نمی‌باشد. بنابراین در مواجهه با موارد سکوت قانون این مرجع قضایی است که ابتکار عمل را در دست می‌گیرد. همچنین در برخی موارد متون قانونی اجمال دارند و به روشنی تکلیف را بیان نکرده است. در این گونه موارد نیز سیاست جنایی قضایی به تفسیر و برداشت مرجع قضایی وابسته است. از طرفی دیگر قانونگذاری مبتنی بر ذهنیات می‌باشد و مرجع قضایی با عینیات مواجه است و نمی‌تواند بدیهیات خارجی و مسلمات عینی را فدای جزمیت قانونی کند. اگرچه قانونگذار خود به این واقعیت واقف بوده و در سیاست جنایی تقنینی تا حدودی - مثلاً در مورد «فردی سازی کیفر» - دست قاضی را باز گذاشته است. اما گاهی واقعیت‌های عینی به اندازه‌ای سنگین می‌باشد که مرجع قضایی را مجبور به





تسلیم می‌کند، تا آنجا که موجب تعارض سیاست جنایی تقنینی و سیاست جنایی قضایی می‌شود. از طرفی هم باید توجه داشت که قوه قضائیه با بهره‌مندی از نیروی آگاه، و آشنا به مبانی فلسفی و انسانی نظام حقوقی قضایی، می‌تواند سیاست جنایی قضایی را در عمل سیاستی پویا، الهام بخش و جهت دهنده سیاست جنایی تقنینی بسازد. (رمضانی، علیزاده، ۱۳۹۲: ۱۳۶)

مواد ۱۳۰ و ۱۳۱ قانون اساسی افغانستان مصوب ۱۳۸۲ یکی از وظایف قوه قضائیه را رسیدگی به قضایایی می‌داند که حکم آن در هیچ قانونی موجود نباشد. قوه قضائیه در این موارد بر اساس فقه حنفی و در مورد شیعیان بر اساس فقه اهل تشیع حکم قضیه را باید تطبیق نماید. انشاء این مواد بیانگر این است که قانون نمی‌تواند تمام ابعاد قضایا و موضوعات خارجی را پوشش بدهد. بنابراین به قضات این اختیار را می‌دهد علاوه بر تفسیر قوانین در موارد عدم پوشش قانون اقدام لازم را بنماید.

عدم پوشش موضوعی مانند جرایم علیه خانواده در سیستم قوانین افغانستان به طور کلی ناشی از باورهای غلط مردم نسبت به خانواده و زنان به عنوان پایه و اساس خانواده می‌باشد که اجازه نمی‌دهد قانونگذار در این عرصه ورود کند. اگرچه تلاش‌هایی در این زمینه با توجه به فضای بازی که طی دو دهه حاکمیت دموکراسی در افغانستان بعد از حاکمیت اول طالبان به وجود آمد، صورت گرفت و قوانین خوبی در بعضی جنبه‌ها مانند منع خشونت علیه زنان که در جامعه سنتی افغانستان به طور فزاینده وجود دارد، به تصویب رسید. بعضی باورهای غلط در مورد خانواده در جامعه سنتی افغانستان حاکم می‌باشد که با هیچ منطق و اصول انسانی همخوانی ندارد. مانند ازدواج‌های اجباری، ازدواج در سن کم، حاکم بودن مردسالاری مطلق در خانواده و نگاه فرودست به زنان، معامله نمودن زنان و دختران تحت باورهای قبیله‌ای غلط مثل «بد دادن»،^۱ نداشتن حق انتخاب در ازدواج، ممانعت از تصرف

۱. «بد دادن» یکی از رسوم مردم افغانستان بوده که در نقاط مختلف کشور دارای اشکال گوناگون می‌باشد. بد معمولاً توسط شورا و نشست موی سفیدان محل یا دهستان تطبیق می‌گردد. بد زمانی به وقوع می‌پیوندد که یک مرد، مردی از خانواده دیگر را به قتل برساند و یا جرم بزرگ دیگری را



در اموال شخصی، محروم بودن از حق ارث، ممانعت از حق تعلیم و تحصیل و... (ماده ۵ قانون منع خشونت علیه زن)

متأسفانه این باورهای نادرست در مورد زنان چنان در عرف و اعتقادات مردم ریشه دوانده است که دست برداشتن از آن برای جامعه خیلی سخت و زمان‌بر است. در مقابل تلاش‌هایی که برای احقاق حقوق زنان و خانواده صورت می‌گیرد، مقاومت صورت می‌گیرد تا حدی که خود زنان هم در مقابل آن جبهه می‌گیرند. در چنین جامعه سنتی ارتقا سلامت خانواده سالم و منطقی نیاز به تلاش، صبر و استقامت، مداومت و به جان خریدن نامالایمات و تهدیدات می‌باشد.

اگر چه در سال‌های اخیر حرکت‌هایی به سمت اصلاح سنت‌ها و باورهای غلط برداشته شده است، اما به نتیجه مطلوب نرسیده شاید دلیل آن هم این باشد که بعضی از فعالان عرصه تغییر فکر می‌کنند هرچه در افغانستان در مورد خانواده و زن در باورها وجود دارد کاملاً غلط است، لذا به طور احساساتی با تمام آنچه است مخالفت می‌ورزند، اما درست آن است که دست‌اندرکاران تغییر باید از دید احساسی دست برداشته و عقل و منطق را معیار قرار دهند و باورهای درست حاکم بر جامعه را تقویت نمایند و سنت‌های نادرست را بر اساس عقل و منطق رد نموده جایگزین درست برایش تعریف نمایند.

۲.۲. عدم دسترسی به مقامات رسمی و سلطه ساختارهای سنتی

در بسیاری از موارد اتفاق می‌افتد که متن قانون موجود است، اما دسترسی به مقامات قضایی ممکن نیست. یکی از رایج‌ترین دلایل عدم دسترسی به مقامات رسمی قضایی دوردست بودن مناطق و عدم توان مالی قوه قضائیه برای ایجاد شعبه دادرسی در چنین مناطقی می‌باشد. در چنین شرایطی اگر مشکل قضایی پیش بیاید معمولاً با روش‌های غیررسمی مانند میانجیگری که تابع قوانین عرفی و رسومات محلی بوده و خلاف قوانین رسمی جریان می‌یابد، قضایا را حل و فصل می‌کنند.

مرتکب شود. برای جلوگیری از قتل‌های دیگر دختران خانواده قاتل را به عقد مردی از خانواده مقتول درمی‌آورند.



گاهی عدم دسترسی به مقامات رسمی قضایی به خاطر نداشتن توان مالی کافی طرفین دعوا می‌باشد که از عهده مصارف دادرسی بر نمی‌آیند، لذا سعی می‌کنند به مکانیزم‌های سنتی حل و فصل دعوی مراجعه کنند و حتی از حق خود می‌گذرند تا گرفتار بروکراسی و مخارج طاقت‌فرسای دادرسی رسمی نشوند. در چنین مواردی به طول کامل اجرای قوانین مصوب امکان‌پذیر نیست و دادرسی‌ها گاه‌به‌گاه به طور کامل مخالف با سیاست جنایی تقنینی می‌باشد.

در بسیاری از مناطق روستایی و قبایلی ساختارهای سنتی حل منازعات مانند شوراهای و جرگه‌ها هنوز هم نسبت به محاکم و ساختارهای رسمی بسیار قدرتمند بوده و به‌عنوان پایه و اساس حل منازعات و راه رسیدن به عدالت برای طیف وسیعی از مردم عمل می‌کنند.

در مناطق پشتون‌نشین افغانستان ضابطه‌های فرهنگی که به زنان نقش حاشیه‌ای قائل هستند و آن‌ها را شایسته برخورداری از تمام حقوقشان نمی‌دانند، بر جامعه حکومت می‌کند. در این مناطق هنجارهای سنتی، اخلاقی نقش برجسته‌ای بازی می‌کنند که اکثراً موجب کنار گذاشته شدن قواعد حقوقی حتی قواعد شریعت می‌شود.

در این مناطق افراد جامعه و نمایندگان نهادهای رسمی دولتی ظاهراً مجبورند از این هنجارها که در بعضی موارد در مقایسه با قوانین افغانستان و دستورات دینی جنبه حمایتی کمتری به‌ویژه نسبت به حقوق زنان دارند، پیروی کنند.

این وضعیت در فراگیر شدن عدم رعایت قوانین نافذ توسط نهادهای محلی دولتی نیز تأثیرگذار است. در بسیاری از موارد پرونده‌های خشونت علیه زنان توسط پلیس، دادستان‌ها، ریاست امور زنان و کمیسیون مستقل حقوق بشر به ساختارهای سنتی حل منازعات ارجاع داده می‌شوند. در بیشتر موارد تصمیم‌های این ساختارها توسط زورمندان محل اتخاذ می‌گردد که روش‌های مختلفی را در تصمیم‌گیری خویش به کار می‌برند.



تصمیم‌ها مبتنی بر رفتارهای سنتی، تفاسیر متفاوت از قواعد اسلامی و روابط قدرت در محل می‌باشد که اکثر این تصمیم‌ها با ضابطه‌های قانونی و قواعد دینی در تناقض هستند. در نتیجه گروه‌های آسیب‌پذیر در جامعه خصوصاً زنان و کودکان بیشتر از همه قربانی می‌گردند. به عنوان مثال ماده ۱۷ قانون منع خشونت علیه زن مرتکب تجاوز جنسی را محکوم به حبس دوام می‌کند، اما در یک ساختار سنتی حل منازعات جامعه محور ممکن است تصمیم گرفته شود که متجاوز با قربانی تجاوز ازدواج کند یا در مقابل آن «بد» بدهد. توسل گسترده به ساختارهای سنتی حل منازعات ناشی از قابلیت دسترسی آن‌ها و این برداشت که این ساختارها راه‌حل‌های سریع، ارزان و متناسب با فرهنگ ارائه می‌کنند، می‌باشد. (گزارش معاونت ملل متحد در افغانستان، ۲۰۱۲: ۲۳)

۳.۲. عدم تخصص قضات

دنیای رو به رشد امروزی می‌طلبد افرادی که عهده‌دار مسئولیتی هستند در زمینه کاری خود تخصص لازم را داشته باشند. دستگاه قضایی نیز از این امر مستثنا نیست و در حوزه‌های مختلف حقوقی، کیفری به ویژه خانواده و اطفال باید به دنبال تربیت قضات متخصص و مسلکی باشد. تخصص قضایی موجب تخصصی شدن محاکم می‌شود که امروزه در کشورهای مختلف، نظام‌های قضایی در صدد تخصصی کردن محاکم و قضات هستند. این امر موجب افزایش کارآمدی نظام قضایی، کارآمدی محاکم، یکپارچگی، تخصص محوری، بهبود کیفیت مدیریت پرونده در محاکم، کاهش اختلاف نظر میان قضات و سلیقه‌ای عمل نمودن آن‌ها و در کل انعطاف در نظام قضایی می‌شود. (مرکز مطالعات راهبردی قوه قضائیه، ۱۳۹۶: ۲۱)

یکی از آسیب‌ها عدم تخصص قضات این است که در تفسیر و تطبیق قوانین دچار مشکل شده و باعث اطاله دادرسی شوند و موجب نارضایتی مردم از دستگاه قضا شده و در نهایت به روش‌های جایگزین احقاق حق روی بیاورند. پیامد این موضوع موجب تزلزل در سیاست جنایی و در نهایت پامال شدن حقوق افراد و جامعه



می‌شود. بنابراین برای هماهنگی بین سیاست تقنینی و قضایی لازم است قضات آشنا با قوانین و متخصص در تحلیل و تفسیر آن برای امر قضاوت انتخاب شوند.

عدم تخصص قاضی یکی از مشکلات نظام قضایی افغانستان است بر اساس ماده ۶۸ قانون تشکیلات و وظایف قوه قضائیه افغانستان ۱۳۹۲ «محکمه ابتدائیه ولسوالی (شهرستان) تمام قضایای جزای عمومی، مدنی و احوال شخصیه را مطابق احکام قانون به پیشگاه آن اقامه می‌گردد، رسیدگی می‌نماید».

بیان این ماده و واقعیت‌های میدانی گواه این موضوع است که عدم تخصص قاضی در شهرستان‌ها که بیشترین جمعیت مراجعه کننده به محاکم را دارند موجب مشکلات و چالش‌های زیادی در نظام قضایی شده است. مهم‌ترین این مشکلات عدم تطبیق قوانین بر قضایای مربوطه است، چون قضاتی که به این مناطق گسیل می‌شوند دارای کمترین سابقه و تجربه کاری هستند و از طرفی هم یک قاضی نمی‌تواند به تمام موضوعات حقوقی اعم از کیفری و حقوقی اشراف و تخصص داشته باشد. در نهایت اطلاع دادرسی، نارضایتی مردم، فساد در دادرسی و زیر پا گذاشتن قوانین بخشی از پیامدهای این امر می‌باشد.

معاونت سازمان ملل (یوناما) در سالانه خود علت ترجیح رسیدگی از طریق مکانیزم‌های غیررسمی در افغانستان به ویژه میانجیگری را کاستی‌هایی که تصور می‌شود در سیستم عدالت رسمی وجود دارد، که مانع رسیدگی به قضایای آن‌ها می‌شود. مهم‌ترین این چالش‌ها و کاستی‌ها را اتهام فساد، سوءاستفاده از قدرت و عدم تخصص قضات بیان می‌کند. (گزارش معاونت ملل متحد در افغانستان، ۲۰۱۵: ۳)

۴.۲. ناامنی

یکی از چالش‌های مهم که چند دهه است جامعه افغانستان را به صورت کلی درگیر نموده است جنگ و درگیری در این کشور است که نتیجه ملموس آن ناامنی گسترده است. ناامنی در افغانستان موجب شده است که جزیره‌های قدرت در اقصی نقاط کشور شکل بگیرد و هر گروه و جریانی خود را حاکم بر سرنوشت مرد بداند.



عمدتاً این گروه‌ها به هیچ وجه خود را تابع هیچ قانون و مقرراتی نمی‌دانند و برداشت خود از دین را با چاشنی منافع خود مورد عمل قرار می‌دهند. بنابراین در چنین شرایطی مطابقت و همراهی سیاست جنایی قضایی با تقنینی ممکن نیست و جایگاهی در دادرسی‌ها ندارد.

نامنی گسترده، حضور گروه‌های شورشی و فقدان نهادهای رسمی موجب شده است که مردم برای حل منازعات و دعاوی خود به ساختارهای سنتی حل منازعات مراجعه داشته باشند.

در چنین شرایط بیشتر حل و فصل منازعات و دعاوی توسط رهبران گروه‌های مسلط بر منطقه صورت می‌گیرد یا توسط رهبران مذهبی و محافظه‌کار که معمولاً دیدگاهی خاص مخصوصاً نسبت به حقوق و جایب زنان دارند، اداره می‌شود. در بعضی مناطق زنان قربانی خشونت که در صدد رسیدن به عدالت از طریق نهادهای رسمی بودند، افزایش فعالیت‌های عناصر مخالف دولت رفت و آمد افراد ملکی را محدود نموده و مشکلات دسترسی زنان در قریه‌جات و مناطق دوردست به ادارات دولتی را تشدید نموده است. این امر موجب شده است که قربانیان خشونت از مراجعه به این ادارات و نهادهای دولتی احساس ترس کنند. بنابر گزارش یوناما زنان قربانی خشونت می‌گویند: «در حالی که مقامات دولت افغانستان نمی‌توانند از خود محافظت کنند، چطور می‌توانند از ما محافظت کنند؟!». (گزارش معاونت ملل متحد در افغانستان، ۲۰۱۵: ۲۴)

این امر نشان دهنده ترس شدید قربانیان خشونت برای مطرح نمودن دادخواست خود برای احقاق حق به مراجع و ارگان‌های قضایی را نشان می‌دهد؛ از طرفی هم بیان‌کننده اوضاع و احوال حاکم بر بیشتر مناطق دورافتاده و یا حتی بعضی شهرها و شهرستان‌ها در افغانستان می‌باشد.

در شرایط نامنی به خاطر عدم وجود قدرت برتر و مرکزی، نهاد قانونگذاری و قوه قضایی مستقل جایگاه خود را از دست می‌دهد. سوءاستفاده قدرتمندان از قدرت در نتیجه نامنی که قدرت مرکزی ضعیف است، یکی دیگر از دلایل ناسازگاری



سیاست جنایی تقنینی و قضایی است. در چنین شرایطی قدرتمندان با مداخله در روند دادرسی مانع تطبیق قوانین می‌شوند و خواسته‌های خود را بر قضات تحمیل می‌کنند و در عمل قوانین متروک می‌گردند. این شرایط سال‌های زیادی بر جامعه حقوقی افغانستان حاکم بوده است.

رسیدگی به جرایم علیه خانواده و اعضای آن به خاطر دیدگاه بسته و تعصبی به آن در افغانستان بیشترین ضربه را از شرایط ناامن دیده است. به طوری که هنوز سنت‌ها و تابوهای فراوانی در این حوزه وجود دارد که زمان زیادی می‌طلبد تا اصلاح شود.

۲.۵. فساد

در هر کشوری اجرای قانون و عدالت و مبارزه با فساد در هر سطحی از اولویت‌های دستگاه قضایی می‌باشد. سلامت دستگاه قضایی به مراتب مهم‌تر از سلامت دیگر ارگان‌های حاکمیت است، چون وظیفه اصلی و اولیه دستگاه قضایی مبارزه با فساد است. اگر خود این ارگان سالم نباشد نمی‌تواند به درستی با فساد برخورد کند. متأسفانه بسیاری از نظام‌های قضایی درگیر فساد در سطوح مختلف خود می‌باشند، و این معضلی است که نظام قضایی افغانستان نیز با آن دست به گریبان می‌باشد.

سازمان شفافیت بین‌الملل، «فساد» را چنین تعریف می‌کند: «سوءاستفاده از قدرت تفویض شده برای هدف شخصی». هدف شخصی می‌تواند مالی و غیر مالی باشد. فساد قضایی شامل هر گونه نفوذ نامناسب بر بی‌طرفی فرایند قضایی از سوی هر عاملی در نظام محاکم است. هدف از رفتارهای فاسد در بخش قضایی می‌تواند متفاوت باشد. برخی فسادها برای منحرف کردن روند قضایی برای نتیجه‌ای ناعادلانه است. اما بسیاری از مردم رشوه می‌دهند تا فرایند قضایی را به سوی نتیجه عادلانه سوق دهند یا سرعت ببخشند. البته هیچ‌کدام از این‌ها قابل قبول نیست، چون قربانی هر دو مراجعان به دادگاه هستند. گزارش سنجه فساد جهانی در سال ۲۰۰۶ سازمان شفافیت بین‌الملل که از ۵۹۶۶۱ نفر در ۶۲ کشور نظرسنجی به عمل آورد، نشان می‌دهد در یک سوم این کشورها بیش از ۱۰ درصد از پاسخ



دهندگان که با نظام قضایی سروکار داشته‌اند ادعا نموده‌اند خود یا یکی از بستگانشان برای رسیدن به نتیجه «منصفانه» در پرونده خود رشوه داده‌اند. (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۵: ۱۱)

دو گونه از فساد در قوه قضائیه بیشترین تأثیر را دارد؛ مداخله در فرایند قضایی از سوی قوه مقننه یا مجریه و رشوه گرفتن از طرف کارمندان دستگاه قضا. گزارش سازمان شفافیت بین‌الملل نشان می‌دهد که با وجود تلاش‌های اصلاحی و اسناد بین‌المللی پشتیبان استقلال قضایی، قضات و کارکنان محاکم در سراسر جهان همچنان با این فشار مواجه‌اند که به جای مبنای بودن قانون به نفع نهادهای قدرتمند سیاسی یا اقتصادی رأی دهند. فساد قضایی و سیاسی تقویت کننده همدیگر هستند، وقتی نظام قضایی فاسد است احکام محکومیت افرادی که با رشوه و تهدید، سیاستمداران را به تخلف سوق می‌دهند اجرا نخواهد شد.

تبعات چنین روابطی آن‌چنان زیاد است که مانع ورود یا موفقیت افراد مستقل و درستکار به سیاست و خدمات عمومی می‌شود. بخش دیگری از فساد که تأثیر مخرب بر نظام قضایی و تقنینی دارد رشوه است. رشوه ممکن است در هر مرحله از نظام قضایی اتفاق بیفتد. مقامات محاکم ممکن است برای کاری که وظیفه انجام آن را دارند، وکلا برای تسریع با تأخیر انداختن پرونده‌ها، قضات برای تسریع یا تأخیر در صدور حکم، پذیرش یا رد درخواست تجدید نظر، اثرگذاری بر قضات دیگر یا صدور حکم به نفع یک طرف و... تقاضای پول کنند. به طور کلی وقتی طرفین دعوا نظر مثبتی به درستکاری قضات و فرایند قضایی نداشته باشند احتمال بیشتری می‌رود که برای رسیدن به نتیجه دلخواهشان متوسل به رشوه شوند. (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۵: ۱۵) مسلماً در نظام قضایی فاسد عمل به قانون و عدالت جایگاهی ندارد و ناسازگاری سیاست جنایی تقنینی و قضایی در آن متبلور می‌گردد.

در یک بررسی که از طرف «بنیاد آسیا» در سال ۲۰۱۹ در افغانستان در پانزدهمین نظرسنجی سالانه از افکار عامه در افغانستان در مورد مسائل مهم افغانستان مانند امنیت، حکومت‌داری، عدالت و حل منازعات و... متمرکز بود در مورد عدالت و حل منازعات بیان می‌دارد:



سکتور امروری حل منازعات و عدالت رسمی افغانستان به طرزعمل‌های طولانی، فساد و نفوذ سیاستمداران در آن معروف است. در بیشتر مناطق کشور مردم هنوز هم به سکتور عدالت غیررسمی متوسل شده و مسائل خویش را از طریق طرزعمل‌های غیررسمی حل و فصل می‌کنند. در مناطق شهری و روستایی نبود قضات واجد شرایط، فساد آگاهانه در نهادهای رسمی عدلی، عدم دسترسی یا دوری محاکم و اتکاء سنتی به حل منازعات غیررسمی همراه با رخدادهای مکرر ناامنی همه در ارجحیت افغان‌ها برای عدالت غیررسمی دخیل هستند. (اکسیر و همکاران، ۲۰۱۹: ۱۴۱)

این گزارش و امثال آن نشان دهنده فساد گسترده در نهاد قضایی افغانستان است که مردم رغبتی به مراجعه به آن ندارد.

۲.۶. موانع فرهنگی و اخلاقی

بسیاری از اختلاف‌نظرهای موجود در یک رشته علمی ریشه در مبانی فکری و اعتقادی صاحب‌نظران آن رشته دارد به گونه‌ای که با یافتن آن مبانی به نحو دقیق‌تر و مؤثرتری می‌توان به حل مسائل موجود در آن علم پرداخت. اساساً فلسفه ایجاد شاخه مطالعاتی سیاست جنایی را می‌توان در طرح‌ریزی و ترسیم سامانه پاسخ‌دهی به جرم و انحراف، سازگار با واقعیت‌های جاری در محیط مورد برنامه‌ریزی و الزام‌های زمان و مکان ارائه پاسخ دانست. (ایروانیان، ۱۳۸۸: ۷۷) بر این اساس مبنای سیاست‌گذاری یا مبتنی بر ارزش‌ها، هنجارها و اصول اخلاقی است و یا مبتنی بر داده‌های علمی از جمله یافته‌های جرم‌شناسی می‌باشد.

مراد از سیاست جنایی ارزشی، سیاستی متکی بر باید و نبایدهایی است که محصول تحقیقات میدانی و آمارهای جنایی نبوده بلکه مستند به اصول اخلاقی یا فرمان‌های شرعی یا ارزش‌های فرهنگی جامعه است؛ به‌عنوان مثال اینکه سقط جنین، ازدواج با محارم، هم‌جنس‌بازی یا تبعیض نژادی ممنوع است بر قوانین عینی و تحقیقات میدانی متکی نیست، بلکه محصول اصول اخلاقی و دینی است. (قیاسی، ۱۳۸۵: ۴۶)



واقعیت آن است که سیاست جنایی در تمام زمینه‌ها علمی نیست. سیاست کیفری که زیرمجموعه اصلی یا دست کم از مسائل مهم سیاست جنایی است بخش عظیمی از آن متأثر از ارزش‌های جامعه است و گاه نه تنها بر داده‌های علمی متکی نیست، بلکه حتی ارتباط چندانی با مصالح و مفاسد مادی جامعه ندارد. به‌عنوان مثال اگر قانونگذار در مقابل این سؤال قرار بگیرد که سقط جنین به طور کلی یا سقط جنینی که معاینات علمی نشان می‌دهد در آینده ناقص‌الخلقه خواهد بود جایز است یا نه؟ پاسخ به این سؤال بر مبنای مسائل اخلاقی و دینی استوار است. ممکن است عده‌ای معتقد باشند جامعه نمی‌تواند شاهد رنج مستمر اعضای خود باشد و عده‌ای دیگر معتقد باشند که تحمل رنج، بخشی از تقدیری است که خداوند برای انسان‌ها مقدر کرده است و ما حق نداریم آن را حذف کنیم. (قیاسی، ۱۳۸۵: ۶۶)

ریموندگسن معتقد است جرم‌انگاری آلوده به ارزش‌هاست چندان مبنای علمی ندارد. وی می‌گوید:

ضابطه حقیقتاً علمی برای اتهام جنایی وجود ندارد که جرم‌شناسی حقوقی بتواند آن را فراهم آورد. دلیل آن هم ساده است؛ چون جزای اختصاصی مبتنی بر سیستم ارزش‌هاست و ارزش‌ها در قلمرو ایدئولوژی قرار دارند و علم بر آن حکومت ندارد. (گسن، ۱۳۷۰: ۱۰)

البته باید توجه داشت بسیاری از امور ارزشی ممکن است از پشتوانه علمی نیز برخوردار بوده یا در آینده پشتوانه‌ای علمی بیابد، اما سخن بر سر آن است که حتی اگر چنین پشتوانه‌ای هم وجود نمی‌داشت، باز جامعه به این اصول وفادار بود. سیاست جنایی در بخش وسیعی تابع داده‌های علمی نیست و بر آرای فلسفی، فرمان‌های دینی، ارزش‌های اجتماعی، قضاوت‌های عقل سلیم و حتی گاه بر تعصبات و توهمات جمعی مبتنی است. (قیاسی، ۱۳۸۵: ۷۰)

باید در نظر داشت که تنها قطعیت علوم بشری نمی‌تواند ملاک اجرای یک سیاست صحیح باشد، چون تفاوت‌های فرهنگی و ارزش‌های دینی و اجتماعی متقن اغلب دارای یک جامع‌نگری کلی در عرصه‌های مختلف هستند که گاهی محتوای یک نظریه علمی بشری را به هم می‌زنند. بنابراین باید در سیاست جنایی به



ویژه در بخش تقنین به اعتقادات و ارزش‌های اجتماعی علاوه بر نظریه‌های علمی علوم انسانی و حتی علوم تجربی توجه نمود. (ابراهیمی و ابراهیمی، ۱۳۹۱: ۱۲۴)

بر این مبنا اگر سیاست جنایی تقنینی با ارزش‌ها و فرهنگ پذیرفته شده هماهنگ نباشد سیاست جنایی قضایی به هیچ عنوان نمی‌تواند آن را اعمال کند و در صورت اجبار هم جامعه در مقابل آن خواهند ایستاد. این چالش در جامعه افغانستان هم در زمان‌های مختلف مشهود بوده است که جامعه با بعضی قوانینی که مخالف با فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی به تصویب قانونگذار قرار گرفته است در عمل مورد مخالفت و در نهایت متروک شده است.

البته تجربیات و تحولات تاریخی در عرصه تلاش برای تأمین نظم و امنیت اجتماعی نشان می‌دهد که جوامع همیشه نیازمند تدبیر یا اساسنامه‌ای می‌باشند که بتواند ضمن پاکسازی بستر و مظاهر جرم و انحراف موجبات تحکیم و پیبندی قواعد ارزشی و نظام هنجاری جامعه را فراهم آورد. این تدبیر باید بتواند هم به واقعات جنایی گذشته و حال توجه کند و هم پیش‌بینی مساعدی نسبت به شرایط و اتفاقات جنایی آینده داشته باشد. نهادی که چنین قابلیت‌هایی دارد همان سیاست جنایی علمی یا غیر ایدئولوژیک است. (کونانی و همکاران، ۱۳۹۴: ۶۲)

نتیجه‌گیری

سیاست جنایی در کلیت خود واکنش جامعه در مقابل پدیده مجرمانه است که در درون خود دارای مراتب و سطوح مختلف می‌گردد. موفقیت یک سیاست جنایی در این است که تمام اجزاء و سطوح آن در هماهنگی باهم در حرکت باشد تا به هدف خود یعنی کنترل پدیده مجرمانه برسد، اما مشکل این است که گاهی در درون سیاست جنایی به خاطر دلایلی چون عدم پوشش تمام موضوعات در قانون، عدم اجرای قانون توسط قضات به خاطر عدم دسترسی به قضات، متخصص نبودن قضات، ناامنی، فساد و بعضی زمینه‌های اخلاقی و فرهنگی ناهماهنگی‌هایی بین



سطوح مختلف پیش می‌آید که باعث ناسازگاری و عدم انطباق سطوح مختلف با هم می‌گردد.

همان‌گونه که بیان شد یکی از چالش‌های مهم در سیاست جنایی ناسازگاری سیاست جنایی تقنینی به عنوان پایه و اساس سیاست جنایی یک کشور و ترسیم کننده راهبرد و نقشه راه مقابله با پدیده جنایی، با سیاست جنایی قضایی به عنوان سکان‌دار اعمال قوانین و مقابله با مجرمین واقعی است که در مقام عمل مشکلاتی را به وجود می‌آورد. البته علل ناسازگاری سیاست جنایی تقنینی و قضایی نسبت به هر جامعه و فرهنگی و هر بخش و قسمتی از سیاست جنایی متفاوت می‌باشد. در جامعه افغانستان در بخش جرایم علیه خانواده مهم‌ترین علل عدم انطباق این دو سطح از سیاست جنایی در نگاه اول شاید ناامنی و فساد باشد و بعد از آن عدم پوشش تمام موضوعات توسط قوانین، و در نهایت ضعف و عدم تخصص قضات را بیان نمود.

عواملی که به عنوان ریشه ناسازگاری سیاست جنایی و قضایی در این نوشتار مطرح شد شاید علت تامه نباشد، اما نسبت به شرایط حاکم در افغانستان در چند دهه اخیر، می‌تواند مهم‌ترین عوامل ناسازگاری سیاست جنایی تقنینی و قضایی در راستای تأمین عدالت باشد. برطرف کردن هر کدام از آن‌ها نوید یک آینده روشن در زمینه ترسیم و اعمال یک سیاست جنایی مناسب و عادلانه را در حوزه جرایم علیه خانواده می‌دهد.

منابع و مأخذ:

- ابراهیمی ابراهیم و جواد ابراهیمی (۱۳۹۱)، «سیاست جنایی در ترازوی علم و دین»، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، ش ۴، ص ۱۰۹-۱۲۶.
- اکسیر، تبسم و همکاران (۲۰۱۹)، «سروی مردم افغانستان در سال ۲۰۱۹»، بنیاد آسیا، تحت نظارت مرکز افغانی تحقیقات اجتماعی - اقتصادی و نظریات عامه (اکسور) مرکز تحقیقاتی سیاره.



- ابروئیان، امیر(۱۳۸۸)، «سیاست جنایی پیشینه تاریخی، ساختار و ویژگی‌ها»، تازه‌های علوم جنایی (مجموعه مقالات) زیر نظر علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران: نشر میزان.
- پژوهشگاه قوه قضائیه(۱۳۹۵)، فساد در نظام‌های قضایی، گزارش سازمان شفافیت بین‌الملل در سال ۲۰۰۷، ترجمه لیلی منفرد، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- تخصصی شدن محاکم در کشورهای عضو شورای اروپا(۱۳۹۶)، فصلنامه تحولات قضایی، مرکز مطالعات راهبردی و مدیریت تحول معاونت قوه قضائیه، شماره اول، ص ۲۱.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر(۱۳۸۸)، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، چ ۴، تهران: کتابخانه گنج دانش.
- حسینی، سید محمد(۱۳۹۴)، سیاست جنایی در اسلام و در جمهوری اسلامی ایران، چ ۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دلماس، مارتی میری(۱۳۹۳)، نظام‌های بزرگ سیاست جنایی، مترجم: نجفی ابرندآبادی علی حسین، چ ۲، تهران: نشر میزان.
- دهخدا علی اکبر(۱۳۷۰)، لغت‌نامه، چ ۲(دوره جدید)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رمضانی میر یاسین و اکبر علیزاده(۱۳۹۲)، «سیاست جنایی، ابزارها، مقامات و مراجع دخیل در سیاست جنایی قضایی»، مجله کارآگاه، دوره دوم سال هفتم، ش ۲۵، ص ۱۶۲-۱۲۱.
- زینالی، امیر حمزه و محمدباقر مقدسی(۱۳۸۸)، «حمایت کیفری از خانواده در قانون مجازات اسلامی»، دوفصلنامه علمی-ترویجی فقه و حقوق خانواده(ندای صادق)، دوره چهاردهم، ش ۵۰، ص ۶۶-۴۶.
- عظیم زاده اردبیلی فائزه و ساره حسابی(۱۳۹۰)، «سیاست جنایی و تطور مفهومی آن»، مجله تعالی حقوق، س ۴، ش ۱۵، ص ۱۳۳-۱۱۳.
- عظیم زاده اردبیلی، فائزه و زینب ریاضت(۱۳۹۴)، «سیاست جنایی تقنینی ایران در قبال جرایم علیه زوجه در خانواده»، دوفصلنامه علمی-ترویجی فقه و حقوق خانواده(ندای صادق)، س ۲۰، ش ۶۳، ص ۶۷-۴۳.
- قیاسی جلال‌الدین(۱۳۸۵)، مبانی سیاست جنایی حکومت اسلامی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.



- کونانی، سلمان، انصاری، جمال و اسلام مندنی (۱۳۹۴). سیاست جنایی (از گفت‌وگو تا برخاست‌های ریزومیک شده و ناروا)، چ ۳، تهران: انتشارات مجد.
- گزارش کمیشنری عالی ملل متحد برای حقوق بشر (۲۰۱۲)، «راهی که باید پیمود: تجدید گزارش درباره تطبیق قانون منع خشونت علیه زن در افغانستان»، هیئت معاونت ملل متحد در افغانستان.
- گزارش هیئت معاونت ملل متحد در افغانستان (یوناما) (۲۰۱۵)، «عدالت از نگاه زنان افغان: قضایای خشونت علیه زنان که از طریق میانجیگری و فیصله محاکم مورد رسیدگی قرار گرفته‌اند»، کابل افغانستان.
- گسن، ریموند (۱۳۷۰)، جرم‌شناسی کاربردی، مترجم: مهدی کی‌نیا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- لازرژ کریستین (۱۳۹۰)، درآمدی بر سیاست جنایی، ترجمه علی حسین نجفی ابرندآبادی، چ ۲، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- معین محمد (۱۳۸۴)، فرهنگ فارسی، چ ۲۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- قانون منع خشونت علیه زن، (۱۳۸۸)، وزارت عدلیه، جریده رسمی، شماره ۹۸۹، کابل.

